
بخش چهارم

عامل جنایت!

بیان يك واقعه ، از زبان کسانی که بنحوی در آن رویداد احتمال جانبداری یا اشتراك منافع ، مذهب و نژادشان برود ، حتی اگر بیطرفی ، واقع بینی و انصاف روایتگر بارها باثبات رسیده باشد، باز ممکن است پاره ای توهمات را باعث شود . بهمین جهت ، شاید باشند گروهی که تصور کنند، آرنولد توین بی، از این نظر که باارمنیان اشتراك مذهب دارد ، و با عثمانیان اختلاف مسلک ، در تحقیقات خود راه اغراق پیموده باشد ، یا اینکه « کمیته امریکائی » که اعضای آنرا عموماً مسیحیان تشکیل داده بودند ، حوادث را بزرگتر از آنچه بود، جلوه داده باشند.

پاسخ اینگونه کسان بسیار قاطع و روشن است:

نخست اینکه : شرح هر تجاوزی را - در درجه اول - باید از زبان قربانیان تجاوز شنید. چرا اگر تجاوز کننده از قبح عمل خویش آگاه می بود، هرگز دست بچنان اعمالی نمی زد . و هیتلو و دستیارانش کشتارانش میلیون یهودی را زیر سرپوش «حل نهائی مسئله یهود» پنهان نمی داشتند. یا عثمانیها نمی کوشیدند قتل عام ارمنیان را تا حد امکان از چشم جهانیان پوشیده دارند.

دیگر اینکه : يك مورخ نام آور ، هیچگاه شهرت نیم قرن تلاش و پژوهش خود را قربانی جانبداری از این یا آن اقلیت نمی سازد. آنهم مورخی چون «توین بی» که همه اشتهار خود را مرهون واقع بینی ، بی نظری و داوری عادلانه خویش است.

حتی چنانکه دیدیم ، در همه مطالب خود، جز نقل قولهای مستند و انعکاس شهادتهای عینی ، به مطلب دیگری پرداخته و همه اظهارات و خاطراتی را که بیم اغراق و زیاده روی در آنها می رفته ، نادیده انگاشته است.

با همه اینها، برای اینکه بیم هرگونه شبهه‌ای - از این دست - از میان برود، در این بخش کتاب به ترجمه و نقل خاطراتی می‌پردازیم، از یکی از عوامل و دست‌اندرکاران فاجعه.

«خاطرات نعیم‌بیگ»^۱ که همراه با اسناد و مدارک، عکسها و تصاویر متن فرامین و دستورهای رمزی با امضای طلعت‌پاشا و بسیاری مطالب افشاگر دیگر به زبان ترکی انتشار یافته، آنچنان تکان دهنده است، که اگر جز از زبان یکی از عاملان درجه اول جنایت، از زبان دیگری می‌بود، قطعاً باورنکردنی بنظر می‌رسید. تنها پس از مطالعه خاطرات نعیم‌بیگ است، که خواننده درمی‌یابد، آرنولد توین بی در نوشته‌های خود نه فقط راه اغراق نه پیموده، بلکه، تنها گوشه‌هایی از همه واقعیات و طرحی کل از فاجعه بدست داده است. تدوین کننده کتاب، که مترجم آن بزبان ارمنی نیز هست، خود مقدمه‌ای بر آن نگاشته، که از نظر تلاش وی بخاطر دست یافتن باین خاطرات و چگونگی تدوین کتاب، بسیار خواندنی و روشنگر است. بهمین جهت، قبل از پرداختن به متن خاطرات، نخست مقدمه مترجم و تدوین کننده کتاب را منعکس می‌کنیم:

۱ - نعیم‌بی = نعیم‌بیگ - بی = بیگ : لازم بیادآوری است که مطالب این فصل (خاطرات نعیم‌بیگ) - یکبار از ترکی به ارمنی، سپس از ارمنی به انگلیسی، و پس از آن از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است. طبیعی است در این بازگرداندن‌های متوالی، اسامی و اعلام آن تغییر شکل یافته و بصورتی در آمده است، که برای یافتن شکل اولیه و صحیح آنها باید تحقیقات دامنه‌داری صورت گیرد. بعنوان شاهد دو کلمه را مثال می‌آوریم، که بارمل و اصطراب و کشف‌الحیل! توانستیم شکل اصلی آنها را پیدا کنیم: یکی **Kaimakam** و دیگری **Terakke** که آنها را بهمه چیز می‌توان تعبیر کرد، جز مفهوم واقعی آنها که عبارتند از:

قائم‌مقام = **Kaimakam**

ترقی = **Terakke**

با وجود نهایت دقت و وسواسی که بکار برده شد، لازم بیادآوری است که دقت و صحت باره‌ای از اسامی، عناوین و اصطلاحات را تضمین نمی‌کنیم. امید ما آنست که صاحب‌نظران و خوانندگان عزیز که با اسامی مناطق مختلف عثمانی - ترکیه امروز - و یا عناوین کهن عثمانی آشنائی دارند، برنگارنده منت گذارند و موارد لغزش و اشتباه را یادآور شوند.

بعنوان مثال **Abdollahalik** را «عبدالخالق» ترجمه کرده‌ایم، حال آنکه ممکن است «عبدالخلیق» یا «عبدالهاک» یا چیز دیگری مشابه اینها باشد. یا شهر **Derzor** را «درزور» یا طبق املائی لاتین دیگر «درالدور» نوشته‌ایم، که باز ممکن است املائی فارسی دیگر داشته باشد بنابراین مخصوصاً تأکید می‌شود، که نگارنده در صحت ترجمه - مخصوصاً اسامی شهرها و آبادیها و عناوین - تردید دارد و نیازمند راهنمایی صاحب‌نظران است. موضوع دیگر لفظ «بی» مرادف «بیگ» است، که در اسامی نعیم‌بیگ، جلال‌بیگ جمال بیگ و ... در سراسر کتاب تکرار شده و ما در همجا «بی» را به «بیگ» عنوان متداول و شناخته شده در ایران تبدیل کردیم.

تاریخ شهادت ارمنستان هنوز فاقد فصل‌های بسیار و دارای نکات ابهام زیادی است ، تا چنانکه شایسته است روشن شود . قربانیان حتی نتوانستند صدایشان را بجهان متمدن برسانند ، زیرا در زوایای ناشناخته و دوردست ، و نقاط نامسکون بیابان معدوم شدند ، و فقط چند انعکاس ناله ضعیف نزع و احتضار ، بیان‌کننده رنج‌ها و مشقات غیر قابل بیان، و وصف ناپذیر آنهاست که لرد بریس انگلیسی موفق شد ، این ناله‌ها را بگوش جهانیان برساند. اما ضوابط وی متأسفانه فقط تا سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵ ش) را شامل می‌شود. حال آنکه مخوف‌ترین جنایات و بزرگترین کشتارهای همگانی بعد از ۱۹۱۶ انجام گرفت . آنچه اصولاً ضوابط «شهادت ارمنستان» فاقد آن است، همانا ندای وجدان میلیون‌ها نفر عثمانی است، ملتی که سراپا مسئول این جنایت هولناک است. عثمانی‌ها از حصول اطمینان به پیروزی ، پس از شکست عظیم روسها سرمست و از خود بیخود شده بودند ، و همین سرمستی و بی‌خبری بود ، که سلاخی ارمنه را در نظر آنان موجه ساخت . این واقعه شاخه دیگری بر تاج گل پیروزی که آنها هم اکنون تصور می‌کردند بر سر گذاشته‌اند افزود!

تنها ندای آن وجدان خاموش و نگران ، همین شهادت است که من در نشریه حاضر بگوش جهانیان می‌رسانم . این ، يك نفر عثمانی است که توسط من سخن می‌گوید کسی که وظیفه اجرای سیاست قلع و قمع و انقراض نسل کلیه افراد نژاد ارمنی را برعهده داشت، و کلیه احکام رسمی برای تبعیدها و قتل عام‌ها از زیر دست او می‌گذشت.

این شخص نعیم بیگ ، منشی کل «کمیته تبعیدات حلب» است . این کمیته گرداننده اصلی تبعیدهای هولناک ارمنه بود. هنگامیکه کمیته مشاهده کرد که تعداد زیادی از ارمنه تبعید شده در «مسکنه»^۱ و در سراسر طول کرانه‌های فرات پراکنده شده‌اند ، نعیم بیگ را فرستادند تا قضیه را تسریع کند. ولی نعیم بیگ مرد این کار نبود ، باین دلیل که مرد بدی نبود. من گزارش‌های خوبی درباره او شنیده بودم . واز جمله اینکه چطور با صمیمیت بعضی از خانواده‌های ارمنی را کمک کرده بود تا بگریزند ، بدون آنکه دیناری پاداش بگیرد. علیرغم

این واقعیت که از لحاظ مالی در شرایط بسیار درخشانی نیز قرار نداشت. برای او امکان داشت تا هرچه دلش بخواهد از خانواده‌هایی که ثروتمند بودند بگیرد، و برای کسانی که به بیابان بازگردانده می‌شدند، این بازگشت مسلماً به معنی محکومیت به مرگ بود.

من دو سال و نیم آزرگار، تحت تعقیب قرار داشتم و در کمال ترس و دلهره گاهی در حلب و زمانی در دمشق و بیروت، پنهانی بسر می‌بردم، و گاهی در لبنان تا آنکه انگلیس‌ها وارد حلب شدند و آزادی را با خود آوردند. آنوقت بعضی دوستان «آدانا»^۱ مرا بیاد «نعیم‌بیگ» انداختند و به من قول دادند تسهیلاتی فراهم سازند تا من به آرزوی بزرگم که دیدن او بود برسم. با در نظر گرفتن خدمت طولانی اداریش در «کمیته کل تبعیدات حلب» بنظر می‌رسید که باید اطلاعات زیادی داشته باشد، و در واقع همه چیز را بداند. او به من گفت: «عزیمت عثمانی‌ها از حلب، پس از ورود انگلیس‌ها، چیزی شبیه فرار مجرمین بود؛ اما من، که وجدانم آسوده است، نخواستم به آنها ملحق شوم، و همینجا ماندم...» چون «حکومت ترکهای جوان» اسناد مربوط بقتل‌عام ارامنه را از بین برده بودند، ما برای تکمیل تحقیقات خود مدرک رسمی نداشتیم. این نیاز مبرمی بود که نعیم‌بیگ آنرا برای ما مرتفع ساخت و اسناد و مدارک رسمی بسیار، تلگراف‌ها و احکام که از طرف «کمیته اتحاد» ارسال شده، و طی خدمت‌اداری وی (که تحت نظر «کمیته کل تبعیدات حلب» انجام وظیفه می‌کرد) از زیر دستش رد شده بود، و بعضی از آنها را شاید از بیم مسئولیت‌های آینده محفوظ داشته بود، در دسترس مآقرار داد.

قسمتی از این اسناد را وی از روی حافظه خود دوباره نویسی کرده، اما مهمترین آنها عکسبرداری شده بود [که عکسهای آنها در این کتاب] به چاپ رسیده است.

تهیه اظهارات و ثبت تقریرات وی هفته‌ها بطول انجامید. آنها را وی تکه‌تکه می‌نوشت و برای من می‌آورد، زیرا تا پایان کار از اینکه احتمالاً پاره‌ای از اسنادی که آنها را یکایک برای من می‌آورد، به نژادی ضرر برساند معذب بود. هر بار سوگند می‌خورد که آنچه آورده است آخری است، و هر بار مرا ملزم

۱ - Adana جنوب ترکیه در ۴۸۶ کیلومتری آنکارا

می ساخت تا در این راه بکوششهای تازه تر و بیشتری پردازم. ترغیب کردن و مجاب ساختن وی ، برای من عذابی بود که به طیب خاطر بآن تن در می دادم. پس از ورود انگلیس ها ، من کلیه زنان و دختران و مردان ارمنی را که زنده مانده بودند و می توانستند چیزی بیاد بیاورند، وادار کردم تا خاطرات خود را برشته تحریر در آورند. بدینسان برای من آسان بود تا صحت و دقت خاطرات نعیمیگ را باثبات برسانم . این خاطرات شرح صحیحی از آنچه اتفاق افتاد بدست می دهد ولی ذکر بسیاری از وقایع و بسیاری از اشخاص بعن دو دلی ها و وقعه هائی که برای نعیمیگ در خلال نگارش یادداشتها پیش می آمد، از قلم افتاده است...»^۱

مترجم و تدوین کننده خاطرات نعیمیگ قبل از شروع یادداشتها ، سابقه کوتاهی از چگونگی آغاز و تعداد کشتارهای گروهی ارمنیان بدست می دهد و می نویسد :

«پس از سال ۱۲۹۵ ش (۱۹۱۶) سه قتل عام بزرگ در عثمانی بوقوع پیوست . مردان ، زنان ، و کودکانی از ، «قسطنطنیه» و نواحی اطراف آن ، از خط راه آهن «آناتولی» و «سیلیس» ، به بیابان رانده شدند ، و در آنجا با مردمی دیگر از شش ایالت ارمنی و از سواحل دریای سیاه برخورد کردند، ولی این گروه اخیر فقط عبارت از زنان ، دختران و پسران هفت ساله یا کمتر بودند ، چون کلیه افراد ذکور بالاتر از هفت ساله سلاخی شده بودند . همه اینها قربانیان سه قتل عام بودند: نخستین آنها قتل عام «رأس العین»^۲ بود، که در آن هفتاد هزار تن کشته شدند . دومین قتل عام در «ایتیلی»^۳ صورت گرفت که در آنجا پنجاه هزار تن - که غالب آنها در تونلی در راه آهن بغداد کار می کردند - گردآمده بودند . و سومین قتل عام که مخوف ترین آنها بود، در «درزور»^۴ انجام گرفت، که در آنجا «ضیاءبیگ» قریب دویست هزار ارمنی را سلاخی کرد.

این ارقام فقط تعداد مردمی را که در اثر «قتل عام» کشته شدند بدست می دهد . اگر قربانیان بینوائی ، ناخوشی و گرسنگی را - مخصوصاً در رأس العین و درزور - بتعداد آنها بیافزائیم، شماره ارامنه ای که سلاخی شدند و یادریابانها

۱- خاطرات نعیمیگ - آرام اندونیان - مقدمه

بہلاکت رسیدند از يك ميليون تجاوز خواهد کرد.

خاطرات نعیم بیگ از زمان تدارك مقدمات قتل عام در رأس العین آغاز می شود. این محل ، يك اردوی «سرکسی» ها است ، و در میان خرابه های محلی که یک زمان قلمرو سلطنت باستانی بین النهرین بود تاسیس شده بود و بزحمت بیش از پنجاه خانه داشت، ولی چون اتفاقاً در مسیر خط راه آهن بغداد قرار گرفت، ناگهان توسعه یافت و حائز اهمیت شد.»

با این مقدمات اکنون ماجرای قتل عامها را از زبان «نعیم بیگ» می شنویم و اسناد و مدارکی را که عرضه می دارد ، مرور می کنیم:

«من معتقدم که تاریخچه تبعیدها و قتل عامهای آرامنه ، که خاطرات نعیم بیگ نام عثمانیان را مستحق لعنت ابدی از جانب تمامی بشریت ساخت ، در هیچ ضابطه اعمال غیر انسانی که تا امروز نوشته شده ، نظیر نداشته است. در هر گوشه ای از اراضی پهناور ترکیه که بنگرید ، هر گودال و تنگنای تاریک و ظلمانی که جستجو شود ، هزاران جسد و اسکلت ارمنی ، که به فجع ترین طرزی سلاخی و مثله شده اند ، یافت خواهد شد.

من تا آن موقع هیچ کاری بکار «تبعید» نداشتم . يك نفر منشی بودم در استخدام اداره دخانیات . کاروانی را خارج از آبادی ، در کنار رودخانه می دیدم که از صدها زن و بچه بینوا تشکیل شده بود. آنها هر روز صبح برای گدائی با آبادی می آمدند. بعضی هایشان آب می آوردند ، و می کوشیدند تا بانان خشکی که از این راه بدست می آوردند زندگی کنند.

هنوز تابستان بود ، و آنها می توانستند پناهی در شکاف بعضی صخره ها یا خاکریزها بجویند ، ولی هنگامی که زمستان فرا رسید ، ناله آنهایی که در سکوت شب های دراز از سرما و گرسنگی جان می دادند شنیده می شد. سرکسی های آبادی نیز صدای آنان را می شنیدند ، ولی آن ناله های مرگ نه بردل هایشان اثر می کرد نه بروجداشان.

آن شب را هرگز فراموش نخواهم کرد. در منزل «قائم مقام» بودم ، طوفانی در خارج برپا بود ؛ از فاصله ای حدود ده دقیقه پیاده روی تاجائی که ما بودیم ، صدای ضجه و ناله آن مردم فلک زده را که در خارج دستخوش قهر طبیعت بودند ، می توانستیم بشنویم. قائم مقام ، یوسف ضیاء بیگ ، مردی بسیار

خوب و دل‌رحم بود. به اتفاق به‌خانهٔ يك «آقا» و یکی دو قطعه دیگر رفتیم ، و توانستیم دو سه تا چادر تهیه کنیم. به کمک ده پانزده نفر ژاندارم ، و بعضی از مردم ، موفق شدیم چادرها را برپا کنیم تا قربانیان بینوا بتوانند بآنها پناهنده شوند... مشاهدهٔ مرگ آنان رقت‌انگیز بود ، ولی هنگامی که سگ‌ها شروع به دریدن اجساد کردند ، صحنه‌ای بمراتب دل‌شکافت‌تر بوجود آمد.

اینها بازماندگان نفوس ارمنی بدبخت سیواس^۱ ، دیار بکر^۲ ، و خارپوط^۳ بودند. قریب يك میلیون سکنه را از پنج شش ایالت نقل مکان می‌دادند. هنگامی که به محل تبعید که برایشان مقدر شده بود رسیدند بزحمت یکصد یا یکصد و پنجاه زن و بچه در هر کاروان باقی مانده بود. مفهوم این رقم آن بود که آنا ترا همانطور در حین حرکت و کوچ سلاخی کرده‌اند.

من به حلب آمدم. قسمت این بود که عبدالاحد نوری بیگ که سه چهار روز قبل بعنوان نماینده کمیتهٔ کل تبعیدی‌ها وارد شده بود ، مرا بسمت منشی کل خود منصوب کند.

هرچند هنگامی که در رأس‌العین بسر می‌بردم چیزهایی با چشم خودم دیده بودم ، مع هذا نتوانسته بودم مقصود از آن جنایات را درک کنم ، فقط بعدها به ماهیت و ریشهٔ آن پی بردم. هر بار احکام محرمانه‌ای را که به صورت رمز داده می‌شد ، به ثبت می‌رساندم ، برخود می‌لرزیدم. ملتی بزرگ با زنان و کودکان محکوم به مرگ شده بود.

ابتدا دولت تصمیم گرفت که ارمنی‌های تبعید شده ، باید به معرّه ، باب و سایر نواحی پرت و دورافتاده حلب رانده شوند ، و سپس احکامی صادر شد که نشان می‌داد «مقصد ارامنه در اطراف رودخانه «خان‌زور»^۴ (نزدیک در‌زور) است...».

نعیم بیگ که خود معتقد است قتل‌عام ارامنه ، نژاد او را مستحق لغت ابدی ساخته است ، با اینکه خود از آغاز شاهد تبعیدها ، آوارگیها و کشتار ارمنیان بوده است ، تا زمانی که خود به سستی حساس در دستگاه عثمانیها نمی-

۱- Sivas مشرق ترکیه و ۴۵۸ کیلومتری آنکارا

۲- دیاربکر جنوب شرقی ترکیه و ۹۴۳ کیلومتری آنکارا

۳- Kharput مشرق ترکیه و ۷۸۴ کیلومتری آنکارا

۴- Khanzor

رسد ، و بفرامین و تلگرافهای رمز دست نمی یابد ، نه از عمق ماجرا و انگیزه آن آگاه است ، نه از شدت خشونت و شئامت آن. تا اینکه بانختین تلگراف ، سیل بنیان کن قتل عام آغاز می شود و طی همین تلگرام بهانه اصلی عثمانیها برای انهدام گروهی و عناوین گمراه کننده ای که بدان داده اند فاش می شود :

روزی تلگراف ذیل از وزیر داخله رسید :

«نیت از دور فرستادن بعضی ها حفظ رفاه سرزمین پدریمان برای آینده است. چون آنها هر جا باشند ، هرگز از افکار فتنه انگیزشان دست بردار نخواهند بود ، پس باید سعی کنیم از تعدادشان حتی المقدور بکاهیم...».

این تلگراف در آذر ۱۳۹۴ (نوامبر ۱۹۱۵) واصل شده هشت روز بعد ، بدون آنکه حتی توسط حاکم کل تصویب شود ، به عبدالاحد نوری بیگ داده شد. و همان شب در ساعت یازده و نیم (بوقت محلی) ، ایوب بیگ مباشر تبعیدی ها و امین بیگ سرکرده ژاندارمری به اداره حکومتی شتافتند تا نوری بیگ را به بینند. نوری بیگ فوراً تلگرافی را که دریافت کرده بود با آنها نشان داد ، و آنها قریب یک ساعت باهم بودند. موضوع صحبتشان طرز قلع و قمع آرامنه بود. ایوب بیگ طرفدار قلع و قمع آشکار آنان بود ، ولی عبدالاحد نوری بیگ که مردی بسیار محیل بود ، این نقشه را نپسندید و آنرا رد کرد. فکر او این بود که بهتر است آرامنه تبعیدی را در مزیقه و تنگنا و در معرض سرمای سرسخت زمستان قرار داد ؛ کشتن آنها باین طرز ، بعنوان مدرکی در آینده می توانست اثبات کند که به مرگ طبیعی مرده اند.

تا آن زمان ژاندارمها در امور مربوط به تبعیدی ها در حلب مداخله ای نداشتند. ولی اکنون ژاندارمری نیز به همکاری با پلیس پرداخت.

بزودی فعالیتی عظیم در حلب آغاز شد. تبعیدی هایی که از نواحی «گرمه»^۲ و «کیلیس»^۳ و حوالی حلب جمع آوری شده بودند ، گروه گروه به «آکتریم»^۴ و از آنجا به «باب» فرستاده شدند. و عیناً آنچه که این مقامات پیش بینی کرده بودند بوقوع پیوست. هر روز به ما خبر می رسید که صدها تن از آنان در اثر

۱ - در کلیه مخاریات و ابلاغات رسمی درباره تبعیدها و قتل عامها ، همینطور در سایر عملیات مشابه و مربوط به آن ، وجه تسمیه «بعضی ها» برای آرامنه بکار رفته است.

۲ - Garma

۳ - کیلیس Kilis جنوب شرقی ترکیه - مرز عراق و ۷۰۱ کیلومتری آنکارا

۴ - Akterim

گرسنگی ، سرما و ناخوشی هلاک شده‌اند.

ایوب بیگ به «عزاز»^۱ رفت و در مراجعت با کمال شعف بر مسند حکومت تکیه زد. وی گفت چگونه چادرها را به آتش کشانده است. جمعیت «باب» زیاد شد. تیفوس به جان مردم افتاد و قائم‌مقام عهده‌دار کار تبعید ، هر روز به ارسال گزارشات مرگ و میر می‌پرداختند. مرگ نه تنها به آرامنه روی آورده بود ، بلکه نفوس بومی را نیز درو می‌کرد.

روزی به عبدالاحد نوری بیگ گفتم : « یک‌افندی ، بگذارید از تبعید آرامنه کنی بکاهیم ، چون باین ترتیب مرگ سراسر بین‌النهرین را تهدید می‌کند. دیگر جز ابلیس کسی در این سرزمین پهناور باقی نخواهد ماند. قائم‌مقام رأس‌العین اخبار دردناکی در این مورد می‌فرستد.»

نوری بیگ خندید. و گفت : «پرجان ، باین ترتیب ، ما در آن واحد از شر دو عنصر خطرناک خلاص می‌شویم . مگر نه اینکه اعراب با آرامنه می‌میرند؟ آیا چیز بدی است ؟ راه آینده عثمانی هموار خواهد شد!»
من گوش می‌دادم ، و این جواب هولناک تم را لرزاند.

چه انگیزه‌ای بود که این مرد را با این جسارت و بی‌باکی به ادامه اجرای نقشه‌ای چنین مزورانه و شیطانی تشویق می‌کرد ؟ در این باره خیلی چیزها می‌توان گفت. ولی نسخه یک حکم که در میان اوراق محرمانه کمیته تبعیدات پیدا شده است ، خود کافی است تا بی‌باکی و جسارتی را که نوری بیگ در اجرای کاری که بوی محول شده بود - کار قلع و قمع کامل آرامنه - به‌خرج می‌داد ، شرح دهد.

فرمان باین شرح است :

«هرچند از مدتها قبل ، تصمیم قلع و قمع عنصر ارمنی که قرن‌ها درصدد انهدام اساس استوار امپراطوری ما بود ، و اکنون صورت یک خطر واقعی را بخود گرفته است ، اتخاذ شده بود ، معهذا مقتضیات به‌ما اجازه نمی‌داد تا این نیت مقدس را انجام دهیم. اکنون که کلیه موانع برطرف شده ، و زمان آن فرا رسیده است که سرزمین آباء و اجدادی خود را از این عنصر خطرناک نجات بخشیم ، مصرانه توصیه می‌شود که شما نباید از مشاهده وضع رقت‌بار آنها

دستخوش احساس ترحم شوید بلکه با پایان بخشیدن بکلیه آنها (پایان دادن بوضع رقت‌بار ارامنه از طریق نابودی آنها) سعی کنید با تمام قدرت خود اسم «ارمنستان» را از عثمانی محو کنید. مواظب باشید ، آنهائی که اجرای این نیت را برعهده‌شان واگذار می‌نمائید، مردانی وطن‌پرست و قابل اعتماد باشند.»

تاریخ این حکم معلوم نیست ، همینطور معلوم نیست که خطاب به چه کسی صادر شده است ، چون فقط يك رونوشت است. ولی همه چیز نشان می‌دهد که از طرف «طلعت‌پاشا» وزیر داخله مستقیماً برای حاکم کل ارسال شده و توسط حکومت به کمیته تبعیدات تسلیم گشته است. این حکم باید قبل از ورود عبدالاحد نوری بیگ ، محتملاً طی دوران ریاست جلال بیگ به حلب رسیده باشد. شاید به‌استناد همین حکم بود ، که جلال بیگ به قسطنطنیه تلگراف زده و گفته است : «من حاکم این ایالت هستم ، نمی‌توانم دژخیم آن باشم.» وی فوراً معزول شد و بکراسامی بیگ که وی نیز مخالف قتل‌عام بود به‌جایش به حلب اعزام شد.

شکری بیگ سرپرست کل تبعیدی‌ها از ماهها قبل در حلب بسر می‌برد و طرح تبعیدها و قتل‌عام‌ها را ترتیب داده بود. ولی نتوانسته بود اشخاصی را که برای اجرای این طرح مخوف بقدر کفایت مورد اعتماد باشند پیدا کند. جلال بیگ حاکم کل هنوز معزول نشده بود ، و غیرممکن بود از وی کمکی بدست آورد. فکری بیگ رئیس پلیس تحت نفوذ جلال بیگ بود ، و او نیز با قتل‌عام مخالفت می‌کرد ، لذا از جانب وی نیز امیدی نبود. شکری بیگ تنها امیدش به جمال بیگ بود که از اادانا مخصوصاً برای مباشرت قتل‌عام‌های ارامنه اعزام شده بود. این دو نفر با یکدیگر کار می‌کردند ، تا این جنایت هولناک را به‌مرحله اجرا درآورند ، ولی هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند.

اونیک و آرناک مظلومیان دو برادر ارمنی که از دوستان شخصی جلال بیگ و فکری بیگ بودند ، بزرگترین سد راه شکری و جمال بشمار می‌رفتند چون سعی داشتند از شدت این مصیبت بکاهند ، هرچند که نمی‌توانستند از آن بطور کامل جلوگیری کنند هتل آنها در حلب (هتل بارون) علاوه بر اینکه مسافرخانه بود شعبه‌ای از حکومت نیز در آن استقرار داشت و در حقیقت يك عمارت دولتی بود ، زیرا حاکم ، رئیس پلیس ، و تقریباً کلیه مقامات دائماً در

آنجا تشکیل جله می دادند. وضع این دو برادر ارمنی در خلال تمام آن دوران هولناک وضعی عجیب بود. اونیک مظلومیان که یکی از دو برادر بود، نمی توانست به هیچکس تسلق بگوید، جلوی زبانش را نمی توانست بگیرد، و نمی توانست خود را آنطور که نیست وانمود کند. برای چنین شخص جسور و صریح دشوار است که با عثمانی ها بسازد. خلق و خوئی دوست داشتی داشت و چنان در بذل مال برای پذیرائی از کسانی که ممکن بود روزی دژخیم ملتش شوند، دست و دل باز بود، که موفق شد نفوذ زیادی بدست آورد و سعی می کرد از آن نفوذ برای نجات هموطنانش سود ببرد.

روز پنجشنبه هفته مقدس، عبدالاحد نوری بیگ از اونیک پرسید که برای روز عید پاک چه نوع شامپانی خواهد داد؟ اونیک جواب داد: «عید پاک ما روزی خواهد بود که شما از اینجا رفته باشید.»

آرمناک برادر جوان تر نیز مردی بود که نمی دانست چطور احساسات خود را پنهان سازد و بحفظ ظاهر بپردازد. وی نیز از کلیه این مقامات در کمال سخاوت پذیرائی می کرد، و حتی هنگامی که مردی چون ذکی بیگ - که به شرارت شهرت داشت - در سر راه خود به درزور وارد حلب شد، او را بخانه اش دعوت کرد و کوشید تا ویرا نسبت به ارامنه بر سر لطف آورد. وی تقریباً هر روز در اداره پلیس بود تا برای فرد یا خانواده ای وساطت کند.

جمال پاشا به این دو برادر علاقه داشت و از آنها حمایت می کرد. شگری بیگ می دانست که آنها مانع راه او هستند و فریاد میزد «اول از همه باید آن لانه (هتل بارون) خراب بشود.»

پس از انتصاب مصطفی عبدالخالق بیگ به عنوان حاکم کل حلب بود که آن قتل عام های هولناک بوقوع پیوست.

ابتدا یک کمیته اجرائی در کمیته تبعیدات حلب تشکیل شد که توسط آن تبعیدهای ارامنه به بیابانها انجام گرفت. تا هنگامی که کار در دست این کمیته اجرائی بود، تبعیدی ها تا حدودی از غارت و رفتار خشونت آمیز مصون بودند. دولت که متوجه شد باین طریق نمی تواند هدف نهائی خود را عملی سازد، حاکم (بکراسامی بیگ) را معزول کرد، و مصطفی عبدالخالق بیگ را که قبلاً مجذوب مقاصد مورد نظر حکومت شده بود، بجای وی فرستاد. این مرد با ارامنه

خصومت داشت و کوشید تا بنام عثمانی کلیه افراد نژاد ارمنی را معدوم سازد. احکامی که توسط وی به کمیته تبعیدات فرستاده شده ، چنان بیرحمانه است که بوصف نمی‌گنجد. بعضی از اعضای ارمنی پارلمان عثمانی - محتملاً با عجز و لابه فراوان - موفق شده بودند از وزارت داخله اجازه بگیرند که خویشاوندانشان در حلب بمانند. وزارت داخله احکامی درباره آنها برای مصطفی عبدالخالق بیگ ارسال داشت ، ولی وی این احکام را زیر پا گذاشت و آن خانواده‌ها را هم در معیت سایرین به بیابان فرستاد.

من پانزده تا بیست خانواده را می‌شناسم که اجازه گرفته بودند در حلب بمانند ، ولی او آنها را روانه بیابان ساخت.

دولت باین مرد ، عبدالاحد نوری بیگ عنوان «همکار» داده بود.

نوری بیگ - نماینده کمیته کل تبعیدات - مرد بسیار زیرکی بود و با ارامنه خصومتی خاص داشت. وی نمونه مجسم و خالص سفاکی و سنگدلی بود. مشقات و فلاکت ارامنه ، و گزارشات مکرر مرگ و میر آنها ، ویرا چنان بوجد می‌آورد ، که از فرط سرمستی روی پای خود بند نبود و ذوق‌کنان به رقص درمی‌آمد ، زیرا همه اینها نتیجه دستورات خودش بود. می‌گفت : «دولت نمی‌خواهد اینها زنده بمانند.» و می‌آهات می‌کرد که باین اداره خوانده شده بود و موقعیکه عازم حلب بود تا این پست را تحویل بگیرد ، مشاور وزیر داخله بوی توصیه کرده بود که قبل از عزیمت ، بدیدن طلعت‌پاشا برود. نوری بیگ به ملاقات «باب‌عالی» رفت. چندتن میهمان نزد «پاشا» بودند. وی پرسید : «چه وقت عزیمت می‌کنید؟» سپس برخاست و او را به سمت پنجره برد و با صدائی آهسته گفت : «مسلماً مسبوق هستید که کاری که از شما انتظار می‌رود چیست. من باید عثمانی را از شر آن ملعون‌ها (ارامنه) خلاص به‌بینم.»

جمال‌پاشا دستور داده بود که پنج شش خانواده ارمنی که در تونل «ایتیلی» (با گاریهایشان) کار می‌کردند ، باید به دمشق بروند. حاکم این فرمان را به نوری بیگ ابلاغ کرده بود که وی شرح ذیل را پائین آن نوشت :

«آیا يك دولت بزرگ که صدها هزار ارمنی را تبعید کرده است محتاج دوتا گاری شکسته يك مشت ارمنی است که لازم شود آنها را از تبعید کلی

به بیابان جدا ساخت و به دمشق فرستاد؟».

وی مردی بود بسیار عصبی و بسیار مقرراتی و دقیق و سختگیر. ایوب صبری بیگ مرئوس بلافضل عبدالاحد نوری بیگ همکار و همدست اصلی وی بود - مردی که هم قسی القلب و خون آشام بود و هم فاسد و رشوه بگیر. هدفش این بود که هم بچاپد و هم بکشد. لذا طی مدت تصدیش ثروت هنگفتی اندوخت.

این مرد که از راه غارت و چپاول تعداد کثیری از ارامنه، به مال و منال فراوان رسیده بود، هرگز خیرش بیک نفرارمنی نرسیده و به کسی خوبی نکرد. دین و وجدان او فقط پول بود - وحشی گری ها و سفاکی هائی که وی نسبت به ارامنه مرتکب شد، جز پر کردن جیب و تاراج مال مردم، انگیزه ای نداشت. عبدالاحد نوری بیگ نماینده کمیته کل تبعیدات به حکم عبدالخالق بیگ، حاکم حلب تدارکات تبعید را آغاز کرد؛ و هنگامی که آنها بکار پرداختند جنایت پشت جنایت انجام گرفت.

حکم جدید و مخوفی از وزیر داخله واصل شده بود که بآنان اجازه همه کاری را می داد. درحالیکه آنها عملاً نشان داده بودند که اجازه نیازی ندارند. دستورات صادره بشرح ذیل بود:

«به حکومت، حلب:

۹ مارس ۱۹۱۵ - کلیه حقوق ارامنه برای ادامه زندگی و کار کردن در خاک عثمانی کاملاً لغو شده است. دولت با توجه باین امر همه مسئولیت را برعهده می گیرد، و دستور داده است که حتی از کودکان شیرخوار در گهواره نباید چشم پوشی شود. نتایج اجرای این حکم در بعضی ایالات مشهود شده است.

علی رغم این امر، به علی که برما مجهول است، به اقدامات استثنائی به «بعضی ها» مبادرت شده و آنها بجای آنکه مستقیماً به محل تبعید اعزام گردند در حلب باقی مانده اند. از این رو دولت با اشکالات اضافی درگیر شده است. بدون اصغاء هیچگونه استدلال و محاجه آنها، آنان را از آنجا دور سازید - زن یا

۱ - عبدالاحد نوری بیگ هرگز رشوه نمی گرفت. می گفت: «البته از رشوه بدم نمی آید، ولی از قبول آن می ترسم. می ترسم در عوض پولی که به جیبم سرازیر می شود یک ارمنی - حتی اگر فقط یک نفر ارمنی هم که باشد - جان پدر برد.»

بچه ، هرچه باشد ، حتی اگر قادر بحرکت نباشند ؛ و نگذارید کسی از آنها حمایت کند ؛ زیرا این حامیان از راه جهل و نادانی ، عوائد مادی را بالاتر از احساسات وطن پرستانه قرار می دهند ، و نمی توانند سیاست عظیم دولت را در ابرام پیرامون این کار درک کنند. با توجه باینکه بجای اقدامات غیرمستقیم قلع و قمع که در سایر نقاط بکار رفته - از قبیل سختگیری ، (تعجیل در اجرای تبعیدات) اشکالات سفر و بینوایی - در آنجا اقدامات مستقیم می تواند بکار رود ، لذا از دل و جان کار کنید.

احکام کلی از وزارت جنگ به کلیه فرماندهان قشون صادر شده است که نباید در امر تبعید مداخله کنند.^۱

به مقاماتی که باید برای آن منظور منصوب شوند بگوئید که باید بکوشند تا نیت واقعی را - بدون آنکه از مسئولیت و اهمه ای داشته باشند - به مرحله اجرا درآورند. لطفاً هر هفته گزارشات رمزی از نتایج فعالیت های خودتان ارسال دارید.

وزیر داخله - طلعت»

هنگامی که این حکم واصل شد ، کمیته تبعیدات حلب حق داشت تا بهر نوع کاری ، تحت دستورات حاکم کل مبادرت ورزد.

علل واگذار کردن کلیه امور تبعید بدست یکنفر این بود که احکامی که برای اجرای این وحشیگری ها صادر می شد می بایست حتی المقدور محرمانه می ماند - تا بسیاری از مردم خبردار نشوند که وقایع از چه قرار است ، و جنایت را بتوان در کمال سکوت ، بدون آنکه سر و صدائی در خارج راه بیافتد ، مرتکب شد.

اردوئی که تبعیدی ها را در آن جمع کرده بودند ، در ارتفاع ملال انگیز «کارلیک» واقع در فاصله بیست دقیقه ای حلب قرار داشت از این محل بود که تبعیدی ها را به بیابان می فرستادند. زندگی ارامنه ای که آنجا بودند بستگی به هوس استوار پلیس یا مقام تبعید داشت.

بهر حال امید زندگی برای هر کس که او را يك قدم از حلب دور می-

۱ - زمانی افسران فرماندهی اردوهای نظامی شروع بجدا ساختن پیشه وران از میان تبعیدیها برای ساختن ابنیه نظامی می کردند. مقامات تبعید در این باره به قسطنطنیه شکایتی نوشتند، و طلعت پاشا این حکم را صادر کرد تا بگوید که حق نگاهداشتن پیشه وران از افسران نظامی سب شده است.